

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

روایت سدید صیرفی از امام صادق علیه السلام و بعد از آن روایت مرفوعه ربعی را مورد بحث قرار دادیم. مضمون مرفوعه این بود که «وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِّنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ» - إِلَّا كَانَ مَثْلُهُ كَمَثَلِ فَرَخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحُهُ فَأَخَذَهُ الصَّبَّيَانُ فَعَبُّوا بِهِ» در این چند روایتی که مورد بحث قرار دادیم، احتمالاتی مطرح شد: یک احتمال این بود که اینها قضایای خارجی است، قضیه فی واقعه است. یک احتمال این بود که اینها از باب تقیه صادر شده است. به بیان دیگر این روایاتی که قیام قبل از قیام حضرت حجت را مورد منع یا نهی قرار می‌دهد؛ یا قضیه فی واقعه است؛ یا تقیه صادر شده؛ یا از باب این بوده که آن دعوت کنندگان به خودشان دعوت می‌کردند.

عدم مشروعیت قیام جهانی قبل از حضرت حجت علیه السلام

پنج شش احتمال در تمام این روایات مطرح کردیم. اما آنچه بر آن تقریباً مستقر شدیم این معناست و این معنا در تمام این روایات قابل تطبیق است، این است که در هر زمانی اصحاب ائمه از ائمه علیهم السلام انتظار یک قیام جهانی را داشتند نه فقط در برابر همان حکومت بلد خودشان و شهر خودشان، یک چنین چیزی را توقع داشتند که تمام حکومت کل زمین را به عهده بگیرند و به این هدف قیام کنند. ائمه فرموده‌اند: نه! این یک زمان معینی دارد و قبل از قیام حضرت حجت علیه السلام اگر کسی - به چنین نیّت و به چنین هدفی قیام کند، مصداق طاغوت می‌شود. «مَثْلُهُ كَمَثَلِ فَرَخٍ» و سایر تعابیری که در این روایات آمده، می‌شود. در میان همه احتمالات، این احتمال اقوای از بقیه احتمالات است و خود ما از مضامین این روایات، این معنا را می‌پذیریم. لذا در غالب این روایات «قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ» یا وصف قیام - یعنی قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ [1] - آمده است. یعنی اگر کسی به آن نیّت بخواهد قیام کند، طاغوت است. در زمان ما هم همینطور! اگر کسی بخواهد به این نیّت قیام کند، سنّت الهی بر عدم پیروزی اوست. مگر اینکه در یک قسمتی مثل کشور ایران و این نظام مقدس جمهوری اسلامی ما - با طاغوت مبارزه کرده و پیروز شود، و الآن هم به مسیر خودش ادامه می‌دهد.

در تمام این روایات، قرینه مناسبت حکم و موضوع وجود دارد؛ یعنی ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: سنت قطعی الهیه بر این است که هر قیامی قبل از قیام حضرت حجت که داعیه‌دار جهانی بودن باشد، طاغوت است. تنها یک مورد را خداوند اراده فرموده که یک قیام جهانی، حکومت جهانی که داعیه جهانی دارد، واقع شود و آن فقط قیام حضرت حجت علیه السلام است. حتی در روایت دارد «لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِّنَّا» یعنی ما هم اگر بخواهیم به میدان بیائیم چنین قیامی کنیم همین‌طور است. و حتی قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام هم، جهانی نبود و برای این بود که یزید از بین برود؛ سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احیا بشود؛ در عین حال قیام حضرت جهانی نبود. به بیان دیگر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیامبر همه مردم تا روز قیامت است؛ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [2] ختم نبوت اعلام شد. پیامبر خاتم برای همه آمد و نه برای منطقه خاص و یک گروه خاص. بعد از ایشان اتفاقات و قضایایی اتفاق می‌افتد و این حوادث مختلف در طول تاریخ 1400 ساله که تا حالا بوده و

ممکن است هزار سال دیگر هم باشد. ممکن است ده سال دیگر باشد! این حوادث اتفاق می افتد و بر اساس یک آیه شریفه که در سوره اسراء هست؛ همه این اتفاقات آزمایش های الهی برای مردم است. حتی این قضایای زمان ما «فِتْنَةٌ لِلنَّاسِ» و آزمایش است - که آیه آن را قرائت می کنیم - تا برسد به آنچه که خداوند اراده فرموده که یک قیام جهانی با یک خصوصیات ویژه ای که قبل از این اتفاق نیفتاده است، در آخر الزمان اتفاق می افتد و حجت بالغه ای الهیه تمام می شود. قبل از آن قیام هر کسی ولو امام معصوم - اگر بخواهد داعیه دار حکومت جهانی شود -، مشمول همین روایات است که برخی را مورد بحث قرار دادیم و برخی دیگر که در ادامه بحث خواهیم.

خدای تبارک و تعالی شرایط را طوری قرار داده که قبل از قیام حضرت حجت علیه السلام هر کسی - و لو امام معصوم - بخواهد یک قیام جهانی را شکل دهد، نخواهد نتوانست. چون دارد «وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ - إِلَّا كَانَ مِثْلَهُ كَمَثَلِ قَرْحٍ...» خیلی از بزرگان، از جمله استاد بزرگوار ما آیت الله حائری دام ظلّه مصداق «أَحَدٌ مِنَّا» را، سادات در عصر معصومین علیهم السلام دانسته اند. بلکه «أَحَدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ» علیه السلام بیشتر ظهور در خود اهل بیت علیهم السلام دارد. اصحاب ائمه علیهم السلام از خود ائمه یک چنین انتظاری را داشتند که بیائید به میدان و قیام کنید. و آن حضرات این گونه پاسخ می دادند. لذا مراد از این روایات، قیام های موقت و منطقه ای و محدود نیست. مورد این روایات نفی قیام جهانی قبل از قیام حضرت حجت علیه السلام در همه زمان هاست.

روایت مطرح در مقدمه صحیفه سجادیه

شبیه روایت پیش گفته، روایتی است که از امام صادق علیه السلام در مقدمه صحیفه سجادیه نقل شده است. راوی بنا بر آنچه که در صحیفه آمده، عمیر بن متوکل عن أبيه متوکل بن هارون است که در فهرست شیخ از او با عنوان متوکل بن عمرو بن متوکل، یا متوکل بن عمیر بن متوکل یاد شده است. [3] که جرح یا تعدیل ندارد؛ «لم يذكر في الرجال بمدح و لا قدح». اما چون همه ی علما صحیفه سجادیه را تلقی به قبول کرده اند، لذا از همین باب می گویند، اعتبارش ثابت است. علاوه بر عمیر بن متوکل در سند این روایت، پیرامون ابوالفضل عبدالله بن مطلب شیبانی نیز، اختلاف است. نجاشی می گوید: «رأيت جلّ اصحابنا يغمزونه و يضعفونه، ثم نسب إليه كتباً» [4] کثیری از اصحاب ما را او را مورد اشکال قرار می دهند و تضعیف می کنند. نجاشی یا دیگری کتاب هایی را به این ابو المفصل نسبت داده که یکی از آنها، کتاب فضائل عباس بن عبدالمطلب است که در رأس بنی العباس است. می گویند همین که یک کتابی در مدح، مصالح و فضائل عباس نوشته، در قدح او کافی است. ابن غضائری می گوید محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی ابو المفصل، وضاع الحديث است. [5] لذا از حیث سند اشکالات متعدد وجود دارد.

صحیفه سجادیه ای که امروزه در اختیار ماست به حسب ضوابط رجالی سندش اشکالات متعدد دارد؛ ولی چون همه تلقی به قبول کردند و مضامینش وثوق به صدور می آورد. البته وثوق صدوری از جمله مباحثی است که در جای خودش باید بحث بشود. به اعتقاد ما در حجّیت یک روایت، معیار اولی موافقت با قرآن و عدم مخالفت با قرآن است و این به وفور در صحیفه سجادیه دیده می شود. در مقدمه صحیفه آمده که این کتاب دست زید بن علی بن الحسین بوده است. وقتی زید را کشتند؛ این صحیفه در اختیار یحیی پسر زید قرار گرفت. متوکل بن هارون می گوید: وقتی پدرش را کشته بودند، داشت به خراسان می رفت. یحیی به من گفت از کجا می آئی؛ و از امام صادق علیه السلام و پسرعموهایش سؤال کرد. اصرار زیادی داشت که خبری از امام صادق علیه السلام بگیرد. لذا پرسید که از جعفر بن محمد راجع به من چیزی شنیدی؟ متوکل از قول امام صادق علیه السلام به او خبر داد که تو کشته می شوی و به دار آویخته می شوی؛ همان طوری که پدرت این طور شد. به یحیی گفتم: مردم به این شیوه ای که پسرعموی تو - یعنی امام صادق علیه السلام - دارد، تمایل بیشتری دارند تا شیوه ای که تو و پدرت داری. یحیی در جواب گفت: چون پسر عموی من، مردم را به زندگی دعوت می کند و ما به مردم می گوئیم به جنگ برویم تا کشته شوید. پرسیدم آنها اعلم هستند یا شما؟ یحیی می گوید: همه ما یک علمی داریم یک اضافه ای هست که آنها می دانند، ولی ما هر چه آنها می دانند نمی دانیم، تقریباً اقرار کرد به اینکه علم آنها وسیع تر است. ... متوکل می گوید: صحیفه سجادیه را از یحیی گرفتم. وقتی

یحیی کشته شد به مدینه رفتیم، با ابا عبدالله علیه السلام ملاقات و راجع به یحیی صحبت کردم. امام صادق علیه السلام با خبر کشته شدن یحیی گریه کردند و به من فرمود: چطور یحیی یک چنین حرفی به تو زد- همان حرفی که بین متوکل بن هارون و یحیی رد و بدل شده بود - که یا متوکل جریان را گفته یا حضرت روی علم غیبی که داشت، متوجه شده بودند-، جعفر بن محمد علیهما السلام مردم را به زندگی دعوت می‌کند و ما مردم را به موت دعوت می‌کنیم؟ به نظر می‌رسد که حضرت بر اساس علم غیبش این مطلب را فرموده است. سپس حضرت ابتدا برای یحیی طلب رحمت کردند.[6] در ادامه این جریان امام صادق روایتی از پدر و اجدادش و از امیرالمؤمنین علیهم السلام و از خود پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌دارد که یک لحظه خواب عارض پیامبر شد در جایی که نشسته بودند خواب دیدند که: «فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رَجُلًا يَنْزُونَ عَلَى مَنْبَرِهِ وَ هُوَ عَلَى مَنْبَرِهِ». ظاهرش این است که روی منبر نشسته بودند و این خواب عارض‌شان شد! این احتمال هم دارد که در خواب دیدند که روی منبر نشسته‌اند. ظهورش این است که خواب دیدند که روی منبر نشسته‌اند. دیدند افرادی مثل میمون از پله‌های منبر بالا و پائین می‌روند و مردم را به همان گذشته‌های خودشان دعوت می‌کنند؛ یعنی به جاهلیت برمی‌گردانند. البته در بعضی از روایات دارد وقتی پیامبر این خواب را دیدند و از خواب بیدار شدند، تا آخر عمر خنده بر لب‌های مبارکشان جاری نشد که بعداً این خلافت و حکومت به دست چه افراد ناصالحی می‌افتد؟! پیامبر وقتی این خواب را دیدند، جبرئیل این آیه را نازل کرد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوُفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا...» بر طبق این آیه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: این رؤیایی که ما در عالم خواب به تو نشان دادیم؛ - عمده، هم عامه و هم خاصه شأن نزول این آیه و این رؤیا را - از جمله همین روایتی که می‌خوانیم - روی قضیه بنی امیه تطبیق کرده‌اند. البته برخی این را به قضیه معراج هم برگردانند و بعضی به قضیه حدیبیه هم برگردانند که در حدیبیه پیامبر خوابی دیدند و به مردم فرمودند که به زودی وارد مکه می‌شوید و سال بعد که این اتفاق نیفتاد یک عده‌ای اعتراض کردند و این قلت کردند که پس حرف شما درست در نیامد؟ پیامبر فرمود: من گفتم به زودی و این چند سال بعد واقع می‌شود.

احتمالات مطرح در الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ

پیرامون «الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» سه احتمال است؛ اینکه شجره‌ای است به نام زقوم که در جهنم است. این احتمالی ضعیف است. احتمال دوم این است که مراد یهود باشد. اما احتمال قویتر اینکه اینجا هم مراد بنی امیه است. در عین حال به نظر می‌رسد که شجره ملعونه در قرآن برای گروه خاصی علم نیست. آنچه تا به حال از بنی امیه و یهود هر چه هم ذکر شده، همه مصادیقی برای شجره ملعونه هستند. بلکه مراد خدای تبارک و تعالی آنهایی است که در قرآن مورد لعن قرار گرفتند؛ اعم از کفار، مشرکین و منافقین. اگر کسی بپرسد که آیا محتوای این رؤیا و این شجره‌ی ملعونه هنوز در زمان ما مصداق دارد؟ خواهیم گفت که خود اسرائیل مصداق شجره ملعونه است. یهودی که امروز عناد با اسلام دارند، کفار و مشرکین در هر نقطه‌ای که باشند و خود آمریکا، اینها مصداق شجره ملعونه می‌شوند. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ این آزمایش است. «وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» ما اینها را تخویف می‌دهیم، انذار می‌دهیم اینها را، اما هر چه تخویف می‌دهیم صرفاً طغیان‌شان بیشتر می‌شود.

حاصل آنکه، اینکه در روایت شجره ملعونه بر بنی امیه تطبیق داده شده، صرفاً یکی از مصادیق است. در ادامه می‌فرماید: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَمْلِكُهَا بَنُو أُمِّيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ». می‌فرماید: یک شب قدر بهتر از هزار ماهی است که بنی امیه سلطنت می‌کنند. در حقیقت خدای تبارک و تعالی با سوره قدر این مطلب را به نحوی جبران کرده است.

یک نکته این است که «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» کنایه است؛ نه اینکه مراد یک عدد معینی باشد. مثل اینکه می‌گوئیم این هزار برابر این است و در عرف خود ما هم این اصطلاح وجود دارد. نکته این است که «... فَأَطَّلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنْ بَنِي أُمِّيَّةٍ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكُهَا طُولُ هَذِهِ الْمُدَّةِ فَلَوْ طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا» سلطنتش هم هزار ماه است «فَلَوْ

طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا»، به همان اندازه‌ای که کوهها برقرارند این ملک هم برقرار است؛ «حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ ... فَأَسَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» این معلوم می‌شود تا زمان امام صادق علیه السلام این قضیه جزء اسرار اهل بیت بوده است. پیامبر به صورت مخفی به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام این جریان را فرموده است. اما شاهد ما این فراز روایت است: «ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيعَتِنَا». می‌فرماید: قبل از من امام صادق - که شامل قیام امام حسین هم می‌شود -، یعنی آن قیام جزء اینهایی که من می‌گویم نیست، ما خرج و لا یرج، تا زمان قیام حضرت حجت احدی که «لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ»، ظلمی را دفع کند یا حق را بگیرد، مگر اینکه گرفتار بلایا می‌شود «وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيعَتِنَا». شاهد من ذیل این روایت است. اینکه این ذیل را چطور باید معنا کنیم ان شاء الله هفته آینده.

و صَلَّى الله عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة للنعمانی، ص115 و ص119 و محمد بن یعقوب کلینی، ج8، ص295.
- [2]. انبیاء/ 107.
- [3]. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص171.
- [4]. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ص396.
- [5]. ابن غضائری، رجال ابن غضائری، ص99.
- [6]. صحیفه سجادیه، ص12-20؛ «لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ هُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قُلْتُ: مِنَ الْحَجِّ فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَ بَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ وَ أَحْفَى السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِهِ وَ خَبَرَهُمْ وَ حَزَنَهُمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكَ الْخُرُوجَ وَ عَرَفَهُ إِنْ هُوَ خَرَجَ وَ فَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرُهُ فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: بِمَ ذَكَرَنِي خَبَرَنِي، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أُحِبُّ أَنْ أَسْتَقْبَلَكَ بِمَا سَمِعْتُهُ مِنْهُ. فَقَالَ: أ بِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي! هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّكَ تُقْتَلُ وَ تُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَ صَلَّبَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَ قَالَ: يَمُحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْدِ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السِّيفَ فَجُمِعَا لَنَا وَ خُصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَ حُدَّه. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَبِيكَ فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أ هُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ فَأَطَّرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: كُلُّنَا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ، وَ لَا نَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ ثُمَّ قَالَ لِي: أ كَتَبْتَ مِنْ ابْنِ عَمِّي شَيْئًا قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَرْنِيهِ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجُوهًا مِنَ الْعِلْمِ وَ أَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاءَ أَمْلَاهُ عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ حَدَّثَنِي أَنَّ أَبَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - أَمْلَاهُ عَلَيْهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : يَا مُتَوَكِّلُ كَيْفَ قَالَ لَكَ يَحْيَى إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرَ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ.